

حرکت به سوی جامعه‌ی بدون تبعیض، با اصلاحات تدریجی و شرکت در انتخابات

یاسر میردامادی

آینده‌ی تغییرات در جامعه‌ی ایران و چگونگی و مسیر تحقق دموکراسی و پاس‌داشت حقوق بشر از جمله مباحثی است که در چند دهه‌ی اخیر همواره مورد بحث و مناقشه بوده است. «آسو»، در سلسله‌گفت‌وگوهای با شماری از فعالان و تحلیل‌گران سیاسی و مدنی درباره‌ی ضرورت و چگونگی تغییرات در ایران، ملزومات وقوع این تغییرات، و بازوهای تغییر در جامعه‌گفت‌وگو کرده است.

یاسر میردامادی، پژوهشگر دین و فلسفه در دانشگاه ادینبورو در اسکاتلند، هدف اصلی تغییرات اساسی در ایران را ایجاد جامعه‌ای بدون تبعیض‌های نهادینه عنوان می‌کند که از طریق اصلاحات تدریجی و قدم به قدم محقق می‌شود. او بازوهای اصلی این تغییرات را نیروهای اصلاح‌طلب داخل ایران می‌داند و می‌گوید که یارگیری اصلاح‌طلبان از اصول‌گرایان میانه‌رو می‌تواند به این اصلاحات تدریجی عمق و ماندگاری بیشتری بدهد. او علاوه بر انتشار ده‌ها مقاله‌ی فلسفی و دین‌پژوهی، چندین کتاب در رابطه با دین‌شناسی و فقه اسلامی ترجمه کرده است.

تغییر در جامعه‌ی ایران در مسیر حرکت به سوی یک جامعه‌ی متعهد به دموکراسی، آزادی، و حقوق اساسی مردم، برای شما چه معنایی دارد؟

جامعه‌ی مطلوب جامعه‌ای است که در آن تبعیض‌های نهادینه وجود ندارد. منظورم از تبعیض‌های نهادینه تبعیض میان کافر و مؤمن، میان مرد و زن، میان مهاجر و شهروند، میان شیعه و غیرشیعه، و سایر تبعیض‌های حقوقی است. به مقداری که ما به سمت حذف و کاهش تبعیض‌های نهادینه برویم، به سمت جامعه‌ی مطلوب رفته‌ایم. من فکر می‌کنم در فرهنگ عمومی جامعه، این تبعیض‌های نهادینه در مقایسه با سه چهار دهه قبل، از ارزش‌اش کاسته شده و ذهنیت مردم به سمت حذف تبعیض‌های نهادینه می‌رود. اما برای این که در ساخت حقوقی حاکمیت به حذف یا کاهش این تبعیض‌های نهادینه برسیم، هنوز راه بسیار درازی پیش رو داریم.

چه تحولی در ساختار سیاسی حکومت و شیوه‌ی اداره‌ی کشور می‌تواند تغییرات مد نظر شما را محقق کند، و منجر به حذف و کاهش این تبعیض‌ها شود؟

برای تحقق این تغییرات، باید از حجم و اثرگذاری بخش تغییرناپذیر حاکمیت کاسته شود. در واقع، به مقداری که بخش‌های ناپاسخگو و تغییرناپذیر حکومت کوچک شوند و از قدرت‌شان کاسته شود، و همچنین فرهنگ عمومی

جامعه هم نسبت به این تبعیض‌های نهادینه حساس شود و خریدار آن نباشد، ما به این تغییرات اساسی نزدیک‌تر می‌شویم.

چه قدر به محقق شدن این تغییرات امیدوار هستید؟ و فکر می‌کنید ما در چه بازه‌ی زمانی بتوانیم شاهد تغییرات اساسی و قابل مشاهده در جامعه‌ی ایران باشیم؟

من آدم بسیار امیدواری در مورد تحولات ایران هستم، و معتقد ام جهت تغییرات مثبت است. از یک سو، فرهنگ عمومی جامعه یک تغییر اساسی را از سرگذرانده، و بسیار کمتر از گذشته خریدار این تبعیض‌های نهادینه است و، از سوی دیگر، ساخت حاکمیت با وجود مقاومت بسیار شدیدی که در مقابل تغییرات کرده، به خاطر ریشه‌دار بودن حرکت اصلاحات در فرهنگ عمومی جامعه، در مواردی ناخواسته به اصلاحات تن داده است، و این تن دادن ناخواسته و تدریجی حکومت به اصلاحات، جا برای امیدواری را باز نگه می‌دارد.

ولی این تن دادن حکومت به اصلاحات روند پایدار و رو به جلو نداشته، گاهی اصلاحاتی انجام شده و سپس دوباره همه چیز متوقف شده و به نقطه‌ای شبیه نقطه‌ی صفر برگشته‌ایم.

درست است، ولی در هر رفت و برگشتی که صورت گرفته، فرهنگ عمومی جامعه به مقاومت حاکمیت در برابر اصلاحات حساس‌تر شده است. یعنی مشروعیت بخش تغییرناپذیر حاکمیت مدام کم می‌شود، ولی قدرت سخت‌افزاری و آهنین‌اش حفظ می‌شود و حتی زیادتر می‌شود. تقابل میان این دو بخش سخت‌افزاری و نرم‌افزاری مشروعیت حاکمیت، در حالی که جامعه یک ثبات حداقلی داشته باشد و از هم نپاشد، جای امیدواری را باقی می‌گذارد که حاکمیت در آینده، بیش از گذشته، به اصلاحات تدریجی تن بدهد.

با این نگاهی که شما دارید، فکر می‌کنید این تغییرات در جامعه از چه مسیری محقق خواهد شد؟ و به نظر شما چه مسیری می‌تواند راه حل بهتری برای جامعه‌ی ایران باشد؟

این سؤال اصلی همه‌ی کسانی است که به دنبال تغییر هستند. پاسخ من اصلاحات تدریجی و مداوم است. من با اصلاحات انقلابی مخالف ام، حتی با موارد خشونت‌پرهیز ولی رادیکالی مثل تحریم‌های فلج‌کننده هم مخالف ام. واضح است که به طریق اولی با حمله‌ی خارجی هم مخالف ام. حمله‌ی خارجی تقریباً مشخص است که چرا جواب نمی‌دهد، نمونه‌های مشابه آن در منطقه، مثل لیبی و جاهای دیگر، فقط یک زمین سوخته تحویل داده است. خانم شیرین عبادی به تازگی به درستی اشاره کرده بود که فعال حقوق بشر به عنوان اپوزیسیون عمل نمی‌کند. فعال حقوق بشر به دنبال بهبود وضعیت حقوق بشر است، و طرفدار هر چیزی است به این بهبود کمک کند، اما نه این که لزوماً و

یا حتی اصلاً به دنبال براندازی باشد، براندازی‌ای که تجربه‌ی تاریخی نشان می‌دهد وضع را بدتر می‌کند. تجربه‌ی تاریخی نشان داده است که فشار تحریم‌های فلج‌کننده روی مردم می‌آید، و اتفاقاً در اثر این تحریم‌ها سپاه قوی‌تر شد. اصلاح انقلابی به معنای روش‌های خشونت‌پرهیز رادیکال، که نمونه‌ی آن فعالیت‌های دکتر ملکی یا محمد نوری‌زاد است، هم این اشکال را دارد که این نوع حرکت‌ها نمی‌تواند مردم را پشت خودش جمع کند. به عنوان یک به اصطلاح «جیغ بنفش» خوب است و من هم شخصاً خوش‌ام می‌آید، اما در یک جامعه‌ی پساانقلابی مثل ایران، شانس موفقیت ندارد.

بنابراین، من طرفدار اصلاحات تدریجی هستم که نمود خارجی‌اش شرکت در انتخابات است، اما یک شرکت هوشمندانه و اعتراضی که از میان همان‌هایی که شورای نگهبان تأیید می‌کند، می‌توانیم کسانی مثل محمود صادقی و علی مطهری را انتخاب کنیم، نمایندگان که حتی به قوه قضائیه نامه می‌نویسند و خواهان تجدید نظر در حکم زندان نرگس محمدی می‌شوند. در رابطه با فشارهای حقوق بشری بین‌المللی به حکومت ایران، من با این فشارها موافق‌ام چون حکومت به این فشارها حساس است، اما این فشارها هم باید از طریق دیالوگ با حکومت ایران و تلاش برای اقناع کردن آن صورت بگیرد (چنان که در موضوع لغو حکم اعدام قاچاقچیان مواد مخدر این گفت‌وگوها انگار دارد مؤثر واقع می‌شود و زمینه برای محدود کردن حکم اعدام این عده دارد فراهم می‌شود).

شما قبلاً هم یکی از راه‌های تغییر در جامعه‌ی ایران را «رادیکالیسم در نظر و محافظه‌کاری در عمل» عنوان کرده بودید. وقتی که در عمل شیوه‌ی محافظه‌کاری پیشه می‌کنیم و به قول شما به جای «افراد بیشتر جنایت‌کار» و «جنایت‌کاران زنده و فعال» به افراد «کمتر جنایت‌کار» و «جنایت‌کاران بازنشسته» رأی می‌دهیم، آن رادیکالیسم نظری که برخلاف‌اش عمل می‌کنیم چه کمکی به پیشبرد تغییرات می‌کند؟

حسن رادیکالیسم نظری این است که اجازه نمی‌دهد فراموش کنیم به کجا قرار است برویم. اشکال رادیکالیسم در عمل اما در این است که نمی‌گذارد حتی قدم از قدم برداریم، و موجب می‌شود که خود ما بایکوت شویم. همان‌طور که برخی از شریف‌ترین افرادی که در داخل ایران این رادیکالیسم را در پیش گرفته‌اند، عملاً این اتفاق برای‌شان افتاده و نمی‌توانند اثر بگذارند. اشکال محافظه‌کاری در نظر این است که فقط به دنبال حفظ وضعیت موجود است و هیچ‌افق راه‌گشایی پیش روی ما نمی‌گذارد. اما حسن محافظه‌کاری در عمل در کنار رادیکالیسم در نظر این است که ما را به سمت اصلاحات تدریجی سوق می‌دهد، بدون آن که یادمان برود که قرار است به کجا برویم. اشاره کردید به صحبت من در مقطع انتخابات خبرگان رهبری که از رأی به آقایان ری شهری و دری نجف‌آبادی دفاع کرده بودم. آقای ری شهری اکنون جزء کسانی نیست که به شکل فعالی در تنور خشونت بدمد، گرچه سابقه‌ی خیلی سیاهی دارد. آقای دری نجف‌آبادی هم همین‌گونه است. بر این اساس، در یک بن‌بست می‌توانیم با رأی دادن به این عده اعتراض خودمان را به جنایت‌کاران تازه‌کار و فعال نشان دهیم؛ کما این که نشان دادیم و ترکیب مجلس خبرگان فعلی سنتی‌تر و محافظه‌کارتر از ترکیب قبلی است، یعنی اصول‌گرایان رادیکال تا حدودی کنار گذاشته شده‌اند و یا در اقلیت قرار

گرفته‌اند و این ممکن است در یک بزنگاهی که انتخاب رهبر بعدی است، به ما کمک کند که یک رهبر کمتر افراطی بر سرکار بیاید.

اما فراموش نمی‌کنیم که تبعیض‌های نهادینه همچنان وجود دارند. حقوق اقلیت‌های مذهبی، اقلیت‌های نژادی، جنسی، و جنسیتی کاملاً نادیده گرفته می‌شود. این‌ها پیش روی ما هستند. اما به نظر من، در کوتاه‌مدت هیچ راه دیگری وجود ندارد، و درست با تأکید بر رادیکالیسم نظری است که می‌خواهیم زهر محافظه‌کاری در عمل را بگیریم. چون محافظه‌کاری در عمل به راحتی می‌تواند ما را کور کند و افق‌ها را از ما بگیرد. ترکیب این دو، ترکیب بسیار دشواری به نظر می‌آید و حتی می‌تواند ناممکن به نظر برسد. اما فقط همین ترکیب است که می‌تواند ما را از وضعیت فعلی، حتی اگر شده به اندازه یک قدم، پیش‌تر ببرد.

مردم به عنوان بدنه‌ی جامعه چه قدر نیاز به تغییری اساسی را احساس و اعلام می‌کنند؟ و در حال حاضر چه قدر در ایجاد تغییر یا حفظ شرایط فعلی نقش و عاملیت دارند؟

به نظر من، عموم جامعه تغییرات ساختاری را می‌خواهند، گرچه ممکن است برای عموم جامعه و به خصوص بخش غیرسیاسی جامعه، کاستی‌های اقتصادی بیشتر مهم باشد. اما همان‌ها هم به هر حال می‌دانند که این خواسته‌های اقتصادی ریشه در مسائل سیاسی دارد، و بر این اساس خواست تغییر اساسی در میان عامه‌ی مردم وجود دارد. اما تجربه نشان می‌دهد که این خواست موقعی که به شکل رادیکالی خودش را نشان می‌دهد، جامعه پس می‌کشد و حمایت‌اش ادامه پیدا نمی‌کند. در «جنبش سبز» هم درست از نقطه‌ای که تقابل فیزیکی بین مردم و حاکمیت ادامه پیدا کرد، جامعه تدریجاً پس کشید.

فکر می‌کنید جامعه نمی‌خواهد هزینه بدهد، یا تعلق خاطر به حکومت فعلی دارد؟

به لحاظ آماری، تعلق خاطر جامعه به بخش تغییرناپذیر حکومت فعلی بیش از ۵ تا ۲۵ درصد کل جامعه نیست. علت‌اش این است که جامعه‌ی ایران پساانقلابی است. یعنی تجربه‌ی انقلاب ۵۷ و در واقع کابوس انقلاب ۵۷ در ذهن‌اش است، و برای دستاوردهای اندکی هم که به واسطه‌ی این انقلاب داشته هزینه‌ی بسیارگزارف و برگشت‌ناپذیری داده است.

یعنی جامعه سرخورده شده است؟

بله، جامعه‌ی پساانقلابی جامعه‌ای است که دیگر به انقلاب و حتی به اصلاحات تند بدبین است، و من هم در این بدبینی شریک‌ام.

سیستم سرکوبی را که جمهوری اسلامی به کار می برد چه قدر در این عقب نشینی بدنه‌ی جامعه از مشارکت در روند تغییراتی که ممکن است هزینه‌ی زیادی داشته باشد مؤثر می دانید؟

خیلی مؤثر است. به عنوان یک نمونه، کافی است به فعالان سیاسی نگاه کنید که چه در تبعید و چه در داخل ایران، خودشان را بازنشسته کرده‌اند. این نشان می‌دهد که فشار و سرکوب حاکمیت کاملاً مؤثر است. اما آن سرکوب هم مدام چهره‌اش را عوض می‌کند. یعنی ما در فضای مجازی فقط سرکوب نداریم. یک نوع تلاش برای سوار شدن بر فضای مجازی هم از طرف حکومت دیده می‌شود، و در مواردی هم موفق بوده‌اند. بر این اساس، نمی‌شود حاکمیت را در سرکوب خلاصه کرد. اگر حاکمیت در سرکوب خلاصه می‌شد، نهایتاً فقط حدود ۲۵ درصد جامعه طرفدار بقای آن بودند. چیزی بیشتر از سرکوب در جریان است، و در صورت توجه نداشتن به این نکته حکومت را دست کم گرفته‌ایم.

منظور تان منافع مشترک بخشی از جامعه با حکومت است؟

بله، دقیقاً. به عنوان مثال، از زمان بر آمدن داعش، بخش زیادی از منتقدان معتقد اند که بالأخره حاکمیت تمامیت ارضی را حفظ کرده و این چیز کمی نیست. من هم در این رأی با آن‌ها شریک ام. به هر حال، باید این ایران گربه شکل بماند تا در آن، در گذر زمان، تبعیض‌های نهادینه از بین برود.

در واقع، فکر می‌کنید یک بخشی از جامعه نمی‌تواند باور کند که هیچ حکومت دیگری غیر از جمهوری اسلامی بتواند امنیت و تمامیت ارضی را حفظ کند، و هیچ جایگزینی را نمی‌تواند برای حکومت فعلی تصور کند؟

بله، نمی‌تواند تصور کند، و به نظر من به درستی نمی‌تواند تصور کند. ما که در خلأ زندگی نمی‌کنیم. در سوریه و عراق و لیبی چه اتفاقی افتاد؟ حتی در تونس که به نظر می‌آید یک گذار آرام صورت گرفته است، ما هنوز نمی‌دانیم چه اتفاقی در حال وقوع است. حتی در ترکیه که روزگاری الگویی برای اسلام مدرن بود، چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ افق‌ها کاملاً تیره است. افقی که الان ما در ایران پیش روی خود می‌بینیم هم تا حدودی تیره است، اما کاملاً ممکن است که افق‌های تیره‌تری جلوی روی ما باشد. ما به راحتی می‌توانستیم سوریه، لیبی، یا عراق کنونی باشیم.

و اگر برگردیم به آن اصلاحات تدریجی که مد نظر شما است، شما چه نیروهایی را به عنوان بازوهای اصلی آن نوع تغییرات و اصلاحات می‌بینید؟

چهره‌های سیاسی‌ای وجود دارند که موتور محرک آن تغییرات اند. از آقای خاتمی گرفته تا موسوی و کروبی و زهرا رهنورد و دیگران، و افرادی مثل بهزاد نبوی که حتی ممکن است الان خاموش باشند ولی به شکل بالقوه چهره‌ی برجسته‌ای دارند، و برخی از آن‌ها مثل ابوالفضل قدیانی یا تاج‌زاده صدای‌شان همچنان بلند است. و چهره‌های جدیدی مثل محمود صادقی یا علی مطهری (که یارگیری‌ای است که اصلاح‌طلبان از جناح مقابل کرده‌اند).

اما آن نگاهی که شما به تغییرات به عنوان رسیدن به جامعه‌ای بدون تبعیض دارید، و حتی آن نگاهی که اصلاح‌طلبانی مثل خاتمی دارند، با نوع نگاه اصول‌گرایانی مثل مطهری بسیار متفاوت است. یارگیری از این بخش سرعتِ تغییراتی را که همین الان نیز بسیار تدریجی و آهسته پیش می‌رود، کمتر نمی‌کند؟ حرف شما کاملاً درست است. اصول‌گرایان میانه‌رو یا عقل‌گرا سرعت اصلاحات را کم می‌کنند، اما عمق‌اش را زیاد می‌کنند، و این به ماندگاری اصلاحات کمک می‌کند. یعنی در بخش انقلابی و محافظه‌کار حاکمیت، ایده‌هایی را جا می‌اندازند که این بخش با آن‌ها بیگانه بوده است.

به نظر می‌آید که شما در هرگونه تغییرات احتمالی در ایران، نقش نیروهای دین‌دار را بسیار پررنگ می‌بینید، ولی ما می‌دانیم که بخشی از جامعه‌ی ایران هم سکولار است و، با وجود نداشتن صدای رسمی و علنی در داخل ایران، نمی‌توان حضور و مطالبات‌اش را انکار کرد. در این مدل اصلاحات شما، می‌توانیم این چشم‌انداز را داشته باشیم که بخش سکولار جامعه نیز به خواسته‌های خودش برسد؟ من این سؤال را با یک مثال پاسخ می‌دهم. اخیراً در انتخابات شورای شهر یزد، که یک شهر بسیار مذهبی است، یک زرتشتی رأی آورد. چه اتفاقی رخ داده که متدینان شیعه‌ی یزدی رفته‌اند و به یک زرتشتی رأی داده‌اند؟ این اتفاق در درون همین اصلاحات تدریجی رخ داده است.

ولی ماجرای اقلیت‌های دینی مثل زرتشتی‌ها و ارمنی‌ها یک مقدار متفاوت است، آن‌ها در جامعه‌ی ایران پذیرفته‌تر هستند. من درباره‌ی بخش سکولاری صحبت می‌کنم که خواسته‌هایی مثل لغو حجاب اجباری و به رسمیت شناخته شدن همجنس‌گرایی دارد. من می‌خواهم فارغ از چارچوب باید و نبایدهای جمهوری اسلامی، که افق دید را تنگ و محدود می‌کند، به این پرسش پاسخ دهید.

یک جاهایی متأسفانه در عین حال که پیکان تغییرات کاملاً به سوی کاستن از تبعیض‌های نهادینه است، ساخت حقیقی جامعه به ساخت حقوقی آن نزدیک می‌شود. این جا است که وقتی شما سؤال می‌کنید آیا یک همجنس‌گرا

می‌تواند در ایران نماینده‌ی مجلس شود، انگار ساخت حقوقی و حقیقی به هم نزدیک می‌شوند و پاسخ، در کوتاه مدت و میان‌مدت، منفی می‌شود.

من این جا درباره نماینده‌ی مجلس شدن سؤال نکردم، منظورم این بود که یک همجنس‌گرا یا فردی که می‌خواهد حجاب نداشته باشد، بتواند آزادانه در جامعه زندگی کند، و به خاطر هویت و سبک زندگی اش مجازات نشود؟

در افق کوتاه‌مدت متأسفانه چنین چیزی دست‌یافتنی نیست. اگر بگوییم که دست‌یافتنی است، خودمان را فریب داده‌ایم. اما هدف ما در درازمدت باید چنین چیزی باشد.

بهتر نیست بگوییم در مدل تغییراتی که مد نظر شما است چنین چیزی دست‌نیافتنی به نظر می‌رسد؟

حتی از طریق ساخت فرهنگی جامعه نیز، در کوتاه‌مدت، چنین مطالباتی دست‌نیافتنی است، چه برسد به ساخت حقوقی حاکمیت. اما همان طور که اشاره کردم، هدف ما در درازمدت باید نزدیک شدن به این نوع مطالبات باشد.

اما جامعه‌ی ایران در همین کمتر از ۴۰ سال قبل، زنان بی‌حجاب را در خیابان و عرصه‌ی عمومی دیده است. چرا فکر می‌کنید که ساخت جامعه‌ی ایران آماده پذیرش این تغییرات نیست و چنین خواسته‌هایی را غیرممکن می‌دانید؟

البته در مورد رفع حجاب اجباری می‌توان گفت که دست‌یافتنی‌تر است، چون همان طور که گفتید تجربه‌ی موفق‌تری از زیستن زنان باحجاب و بی‌حجاب در کنار هم به لحاظ تاریخی وجود داشته و جزء حافظه‌ی جمعی ایرانیان است. این آن را از همجنس‌گرایی (که تجربه‌ی جامعه ایرانی از آن به قرون وسطی بر می‌گردد و الان از حافظه‌ی جمعی جامعه دور است) متمایز می‌کند. علاوه بر این، حجاب اجباری حتی از لحاظ فقهی هم قابل تغییر است، زیرا زنان غیرمسلمان و به عنوان مثال گردشگران خارجی، از نظر فقهی، اصلاً نباید حجاب داشته باشند، نه این که می‌توانند حجاب داشته باشند یا نداشته باشند، بلکه اصلاً نباید حجاب داشته باشند.

اگر از این دو مصداق بگذریم و بار دیگر به سؤال قبلی برگردیم، آیا در تغییرات مورد نظر شما امکان تحقق مطالبات بخش سکولار جامعه هم وجود دارد؟

در صورتی که اصلاحات تدریجی پیش برود، در میان مدت یا درازمدت، بله. حتی در بخش محافظه‌کاری عملی هم، آن افق ما که ریشه در رادیکالیسم نظری دارد این است که حقوق افراد صرف نظر از جنسیت، سبک زندگی، عقاید، نژاد، تعلقات سیاسی، و دینی‌شان باید رعایت شود. اما در عمل، تبعیض نهادینه‌ی حاکمیت کنونی مانع از تحقق همه‌ی این‌ها است. اما برای این که به آن نقطه‌ی مطلوب نزدیک شویم، باید اصلاحات تدریجی را در پیش بگیریم، وگرنه دوباره مجبور می‌شویم که از صفر شروع کنیم و حتی ماقبل صفر.

شما، چه به عنوان یک پژوهشگر دینی و چه به عنوان بخشی از نیروهای دین‌دار معتقد به دموکراسی و آزادی، چه تلاش‌هایی در راستای تحقق تغییرات مد نظرتان در جامعه ایران داشته‌اید و چه برنامه‌هایی در این راستا دارید؟

کار خیلی مهمی که باید انجام داد جدی گرفتن فضای مجازی است. شواهد نشان می‌دهد که فضای مجازی بسا بیش از آن‌چه که بسیاری از شکاکان نسبت به فضای مجازی فکر می‌کنند اثرگذار است. هر موج مجازی‌ای که بر پا می‌شود، حاکمیت نسبت به آن واکنش نشان می‌دهد و در مواردی دست به اصلاح خود می‌زند. بر این اساس، فضای مجازی را باید جدی گرفت و با تحولات‌اش پیش رفت. کار دیگری که خیلی مهم است توجه به تحولات دین‌شناختی است که در این چهار دهه رخ داده است. بار این تحولات را روشنفکران دینی بر دوش دارند. روشنفکران دینی بودند که حتی به روشنفکران سکولار هم صدا دادند و روزنه‌ای برای شنیدن نظرات آن‌ها شدند و صدای افرادی مثل محمدرضا نیکفر، آرامش دوستدار، و جواد طباطبایی در داخل ایران، ابتدا در نقد روشنفکران دینی بود که شنیده شد. در واقع، روشنفکران دینی دین‌شناسی بدیعی پیش روی ما گذاشته‌اند که به اصلاحات سیاسی و اجتماعی و حقوق بشری تن می‌دهد و حتی زمینه‌ساز فکری و فرهنگی آن‌ها است.

مصاحبه‌کننده: مریم حسین خواه